

نکته‌ای چند در داستان اسکندر و فغانستان

دکتر زهرا آقابابایی

استادیار دانشگاه پیام نور

موضوع رسالهٔ دانشگاهی این کمترین، بررسی ویژگی‌های جمال‌شناسی خوبرویان، به راهنمایی استاد دکتر سعید حیدریان، - دبیر‌یاد آن دانشی‌مرد - و حاصل خوشه‌چینی از کلاسهای استاد یگانه، دکتر جمشید مظاهری، آن جلوهٔ حمیل ادب بود؛ موضوعی که با گذشت بیش از ده سال از فراغت از تحصیل، ذهن و قلم این بنده هنوز از آن فارغ نشده‌است.

در شاهنامه چون آتش کین خواهی اسکندر به هندوستان گسترید و زبانهٔ آتش شاه کین‌فزای، دامن کید هندی را گرفت، پادشاه آشتی‌جوی هند، چارهٔ کار را نه در گردن افراختن و سوختن، که در گردن نهادن و ساختن بازیافت. پس زیستِ آرامِ خویش و کیش و مردم و مرز و بوم خویش را به چار چیز شگفت «که کس را به گیتی نبوده‌است نیز»، از سکندر باز خرید؛ دختری که خرد پرورد، جامی که تهی نگردد، پزشکی که سلامت را پذیرفتار است و فیلسوفی که حکمت را خداوندگار. گویی کید هندی می‌خواهد بدین بدایع اربعه، آن کینه‌جوی آتش‌گستر را سرگرم کند تا بیش از این فزونی نخواهد و جهان را به حال خود واگذارد و گویا کید راست می‌اندیشیده‌است؛ در میان این هدایا، دختر خردپروریده، بیش از همه جهانجوی جنگ‌آزمای را از مالیکولیای ستیز و سیاست دور کرده بوده‌است؛ زیرا به گزارش ثعالبی، مهر اسکندر به دختر چنان بالا می‌گیرد که شاه را دائم به خود مشغول داشته و از تعقیب آن خیالات آشفتهٔ پُرجنگ و مرگ که تسخیر عالم بود و تحقیر آدم، بازداشته بود و بدین سبب هم اسکندر از پس اندک روزگاری «در مورد کنکه^۱ تغییر عقیده داده گفت: این دختر فتنهٔ عظیم و زنجیر محکم عجیبی است که مرا دائم به مشغول می‌دارد و از تعقیب خیالات خود که تسخیر عالم و مطیع ساختن سلاطین و سلطنت بر عالم است، باز خواهد داشت و این

۱. نام دختر کید در عمر ثعالبی به صورت «کنکه» آمده است.

برای کسی که به مردان غلبه می نمود، قبیح است که مغلوب زنان شود فقط یک کار می شود کرد و آن پس فرستادن اوست نزد پدرش» (ثعالبی، ۱۳۸۵: ۲۰۰). پس آنگاه اسباب سفر دختر را فراهم می کند و او را به نزد کید هندی بازمی گرداند. در گزارش ثعالبی کید مستقیماً این چهار هدیه را آویخته به گردن باد، رهسپار دربار اسکندر می کند (ر.ک. همان: ۱۹۸)؛ حال آنکه، در *شاهنامه* فردوسی، سکندر به بازجستِ راستیِ گفتارِ کید، از میان رومیان، نه خردمندمرد بادانش و بی گزند را روانه دربار شاه هندی کرد. با وجود این، از فحوای متن چنین برمی آید که این نه مرد دانا، بیشتر برای پژوهیدن شایستگی ارمان نخستین کید، یعنی دختر، روانه هندوستان شدند؛ زیرا در *شاهنامه* از سویی، بیشتر به برخورد نه مرد دانا با فغستان، دختر کید، پرداخته شده است و از دیگر سوی به نظر می رسد که شایانی آن سه تحفه دیگر، یعنی فیلسوف و پزشک و جام، نه در هندوستان و نه به یاری فرستادگان واری می شود، بلکه از پس آوردن و آمدن آنها به دربار اسکندر است که شاه بشخصه، هر یک را در مجلسی جدا می آزماید (ر.ک. فردوسی، ۲۶/۷-۳۲). حال آنکه، آن نه رومی دانا، پیش از گسیل کردن دختر و دیگر هدایا به نزد اسکندر و از پس دیداری نسبتاً طولانی با دختر، بر شایستگی او گواهی می دهند. بنابراین می توان احتمال داد که غالب همت شاه مصروف به اعزام دانایان روم به هندوستان، به جهت تفحص در حُسن و جمالِ دختر و در واقع انتخابِ سفیرانی برای حسن شناسی بوده است. به گمان ما اتفاقاً برخی از عناصر این داستان گویای دقایقی از مباحث مربوط به حُسن شناسی یا «علم نظر» یا مبانی مرتبط با جمال شناسی است.^۱ از روانه ساختن آن نه رومی دانا در بازجستِ زیباییِ دخترِ کیدِ هندی آغاز می کنیم؛

به نظر می رسد در دنیای قدیم که هم برمبنای نگاه طبقاتی و سلسله مراتبی استوار بوده و هم باور به انتقال نسب و نژاد از طریق زنان رواپی داشته (ر.ک. فریزر، ۱۳۸۳: ۲۰۵-۲۰۶)، زوج یابی اهمیتِ بسزا داشته است؛ به همین سبب، اُمرا با ازدواج های برون قبیله ای و برون مرزی و گزینش زوج از طوایف و سرزمینهای دیگر، اصالت تبار و فرمانروایی آن سرزمین را نیز به دست می آوردند (ر.ک. آیدنلو، ۱۳۸۷: ۹). بی سبب نیست که شاهان، اشخاصی را به عنوان فرستادگانی جُفت جوی یا برای بازجستِ خبر زوج

۱. در دنیای قدیم زیبایی پیکرین دارای مبانی و مؤلفه هایی بوده؛ به همین جهت گاه از آن به علم هم یاد کرده اند. به طور نمونه در کنار اصطلاحاتی نظیر علم النظر (ر.ک. آذری طوسی، ۸۶۶ق: ۳۶۶) یا علم البصر، در طبقه بندی علوم از دانشی با نام «علم الغنج» یاد شده است (طاش کبری زاده، ۱۹۹۷: ۳۳۴/۱؛ و حاجی خلیفه، ۱۴۱۹: ۱۲۱۰/۲). و آن را از فروع علم موسیقی برشمرده اند. این علم در باب کیفیت حرکات و رفتارهای زنان زیباروی از جمله دلال و غمزه بوده است. زیبایی شناسی عاشق و معشوق و شناخت زنان از طریق ویژگی های بیرونی در نزد هندوان هم جایگاه در خوری داشته. آنان علمی با نام «نایکابهدید» داشته اند. «و معنی آن اسرار التَّسْوَان. اینها معشوق را به اعتبار جهات متنوعه و حیثیات متلونه اقسام پیدا کرده اند و برای هر قسم اشعار رایقه و مضامین فایقه در سلک نظم آورده اند» (آزاد بلگرامی، ۱۳۸۲؛ فخرالدین حسینی، ۱۳۵۴: ۲۰). علمای زیبایی شناسی هند در علمی با نام «کوکم»، زنان را به چهار دسته «پدمنی»، «چترنیم»، «سنکهنی» و «هستینی» تقسیم کرده اند (نَدَاتُ التَّسَاء، برگ ۱۸).

مناسب به نقاط مختلف روانه می‌کرده‌اند؛ در شاهنامه، «جندل» به رسالت یافتن سه دختر از میان مِهان برای سه فرزند فریدون روانه می‌شود (فردوسی، ۱۳۷۳: ۱/ ۸۲). انوشیروان هم برای انتخاب دختر خاقان چین فرزانه‌ای چون «مهران‌ستاد» را برمی‌گزیند و به چین می‌فرستد تا از شبستان شاه، دختری برگزیند. نژاده نه پرستارزاده، که گوهربرده از خاقان و خاتون؛ مهران‌ستاد به فراست، از میان پری‌چهرگان آراسته شبستان چین، دخت بی‌تاج و آرایش خاقان و خاتون را که به‌عمدا او را نیاراسته بودند و «زگرده» به رخ برنگارش نبود، بازمی‌شناسد و خواستار می‌شود (ر.ک. همان: ۱۷۸/۸-۱۸۰). تاکید انوشیروان بر گوهر و تبار مادری دختر در این داستان می‌تواند گویای آن باشد که نظام اجتماعی ایرانیان هنوز دارای رگه‌هایی از مادرتباری بوده‌است (ر.ک. فریزر، ۱۳۸۳: ۴۳۸). برای سپردن مریم، دختر قیصر روم به خسروپرویز هم گسته‌هم انتخاب می‌شود (ر.ک. فردوسی، ۱۳۷۳: ۹/ ۹۹). ظاهر آن است که گماشتن سفیرانی به جستجوی زیبایی یا روانه ساختن فرستادگانی برای زوج‌یابی، در میان ساسانیان متداول بوده‌است؛ بنا بر گزارش تاریخ طبری، انوشیروان هر سال سه خصی را به روم و خزران و ترکستان می‌فرستاد تا او را کنیزک آورند؛



فرستادن فریدون جندل را به یمین

۱. به نظر می‌رسد گرده درین بیت به معنای سرخاب باشد. این واژه به این معنا در لغت‌نامه‌ها ضبط نشده‌است. اما «گرده» در این بیت شاهنامه، نیز در منظومه وامق و عذرا به همین معنا به کار رفته‌است:

سر زلف مشکین او چون گره فگنده به گل گرده، بر بر زره

(وامق و عذرا، ۱۹۷۶: ۷)

این افراد موظف بودند صفت کنیزکان را از سرتاپای بنویسند و برای انوشیروان بفرستند؛ آنگاه انوشیروان دستور می‌داد که کنیزک بدین صفت خواهد و آنها موظف بودند تا کنیزک را برای وی بیاورند (بلعمی، ۱۳۷۸: ۲/ ۸۱۴)؛ طبری تصریح می‌کند «و رسم همه ملوک عجم که از پیش پرویز بودند از وقتِ نوشروان باز، همچنین بود» (همان).

به نظر می‌رسد رسوم و قواعد مرتبط با ازدواج‌های برون‌همسرگزینی در حال تحول است؛ اعتقاد به انتقال نسب و نژاد از طرف مادر پس از اسلام کم‌کم رنگ می‌بازد، امرا کمتر به اصالت گوهر مادر اهمیت می‌دادند، نظام اجتماعی از مادر تباری به سمت پدر تباری متمایل می‌شود و مسلمین به مسئله نسب و خون، خصوصاً نسب مادری اهمیت نمی‌دادند؛ تا به حدی که همه خلفای قرن سوم و چهارم زاده کنیزان ترک یا رومی بودند (ر.ک. متر، ۱۳۶۴: ۱/ ۱۷۷).

پرسش دیگری که از داستان فغانستان و اسکندر برمی‌خیزد، آن است که چرا اسکندر نه مرد دانا روانه دربار کید می‌کند؛ به گمان ما، شاید پاسخ به چرایی این تعداد و انتخاب مردانی متصف به دانایی (بجای هر نوع فرستاده با صفات دیگر) را بتوان در قوانین سنتی مربوط به جمال‌شناسی باز یافت. سفیران اسکندر پس از دیدن فغانستان، هر کدام در نامه‌ای جداگانه به اسکندر، وصف «یکی» از اعضاء و قوایم او را بر کاغذ نوشته، نزد اسکندر فرستادند:

کنون هریکی از یک اندام ماه فرستیم یک نامه، نزدیک شاه

(فردوسی، ۱۳۷۳: ۷/ ۲۴)

تبویب اعضاء و قوایم معشوق و وصف مستقل هر کدام را بعدها در سراپاها نیز می‌یابیم (نک. شفیع‌یون، ۱۳۸۹: ۱۵۷)؛ سبب تألیف رساله *انیس العشاق* در نوزده باب، بنا به گفته رامی، مؤلف کتاب، آن بود که «شعرای سخن‌آفرین و استادان باریک‌بین از کثرت معانی و غایت سخن‌دانی سراپای معشوق را به نوزده باب مبوب گردانیده» (رامی، ۱۳۲۵: ۳) نوزده بابی که در شرح این رباعی معمّوار تألیف شد:

هرچند که سرو قامت افزاخته‌ای اسباب جمال موبه‌مو ساخته‌ای

بر فرق تو موسی ید بیضا بنمود تا عقد صد از نوزده انداخته‌ای^۱

در داستان اسکندر شاید تعداد فرستادگان خردمند هم بتواند گویای انقسام جمال‌شناسی بدن به نه بخش باشد؛ اینکه هریک از این نه تن، درباب یکی از اعضا و قوایم دختر کید نامه نوشته‌اند:

به نامه هم اندام او را یکی صفت کرده بودند زو اندکی

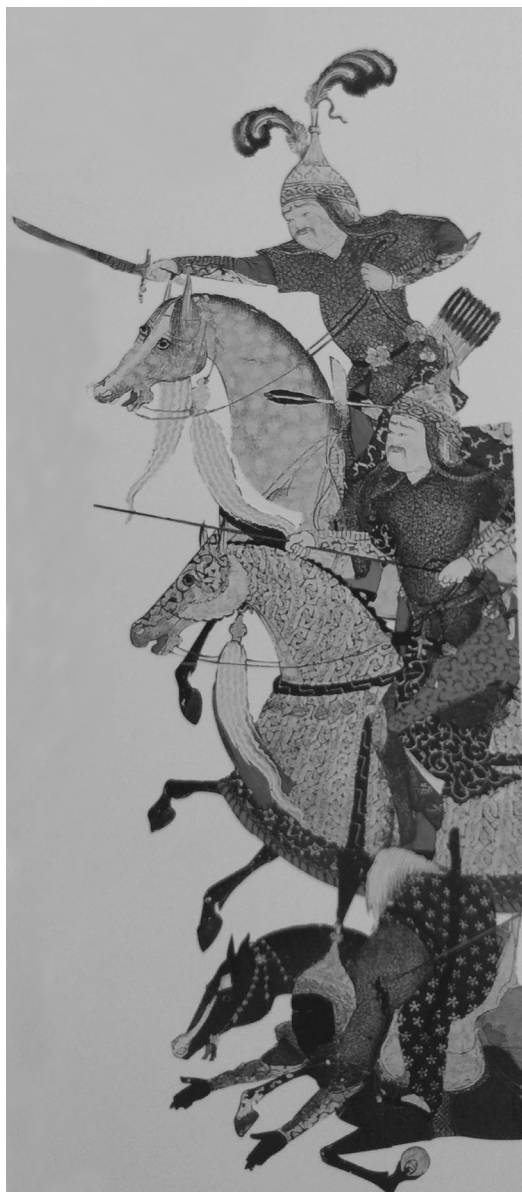
(همان)

۱. رباعی فوق را از عنصری دانسته‌اند (ر.ک. نخشی، گ ۴۷ و نیز آذری طوسی ۸۶۶ق: گ ۳۶۵) اما در دیوان عنصری به کوشش دکتر سید محمد دبیرسیاقی مضبوط نیست حسین خوارزمی در کتاب *جواهرالاسرار* چنین می‌گشاید: «پس بر این تقدیر بر فرق تو موسی ید بیضا بنمود یعنی هرگاه که تراشیده شد سر تو، ید بیضای موسوی روشن گردید. چو از عقد صد، مراد زلف است که بالای نوزده باب حسن بیندازند. و بر معنی سر تراشیدن موسی گواه است که «موسی» به لغت عربی تیغی را گویند که سر را به آن می‌تراشند».

در تفکیک وصف جمال شناسیک اعضا در متون فارسی و عربی هم که به مسئله حسن پرداخته‌اند به عدد نه برمی‌خوریم؛ در نخستین منابع مربوط به «قانون الجمال» عرب (ر.ک. آقابایی، ۱۳۹۰: ۱۷)، نشانه‌های زیبایی به نه بخش تقسیم شده‌بودند؛ با این تفاوت که بهره‌ها در کتب مربوط به «قانون الجمال» نه براساس اعضا و قوایم، که برپایه صفت اندام، بخش‌بندی شده‌اند: سیاهی، سپیدی، سرخی و جز آن. «قالوا ویستحب أن یکون فی المرأة سواد أربع و بیاض أربع و حمرة أربع و طول أربع و قصر أربع و وسع أربع و ضیق أربع و صفر أربع و طیب أربع» (ابن فلیته، ۷۳۱ق: گ ۱۴) البته این انقسام همواره به ۹ بخش نبوده‌است و گاه تغییراتی یافته؛ از جمله در قطعه‌ای که بعدها فارسی‌گویان نیز آن را از شروط زیبایی زن قرار داده و منظوم ساخته‌اند:

بیضاء اربعة سودا، اربعة
 حمرا اربعة کالشمس و القمر
 طالت لها اربع منها رابعه
 طابت فما مثلها فی البدر و الحضر
 و اربع مستدیرات و اربعة
 ضاقت و اربعة فی الوسط کالثر
 (ابن کمال پاشا، بی تا: ۵۹)

در نظیره فارسی این قطعه، شمار این اوصاف به ده می‌رسد: «آن چهل شرط که از تناسب اعضا در باب حسن شرط کرده‌اند که مکمل حد کمال خوبی است، مترتب بر نوزده باب داشته‌اند و آن چهل صفت، مستلزم ده وصف است. پس ده در چهار، چهل باشد، چنانکه شاعر گفته:



بخشی از مینیاتور نبرد اسکندر با فور هندی شاهنامه باسنقری

ده نام لازم آمد تا خوب خوب شد نیز^۱
خورد و کلان و گرد و بلند و دراز باز
هر نام را از آن بطلب در چهار چیز
باریک و تنگ و سرخ و سفید و سیاه نیز

(آذری طوسی، ۸۶۶ق: ۳۶۶)

به هرروی انقسام اعضای معشوق و نگاه تفکیکی به قوایم و اطراف را که از مؤلفه‌های متون جمال‌شناسیک است، می‌توان برای نخست‌بار در این بخش از *شاهنامه* مشاهده کرد؛ یعنی نه نامۀ فرستادگان اسکندر که هرکدام حاوی صفت یک اندام فغستان بود، احتمالاً مقدّمۀ ژانری است که از قرون یازدهم دوازدهم، با نام «سراپا» در شعر فارسی معمول شد.

نکتۀ دیگر اینکه این فرستادگان، به گزارش فردوسی، متّصف به خرد و دانایی بوده‌اند:

که نه نامور استواران خویش
ازین پره‌نر رازداران خویش
خردمند و با دانش و شرم و رای
جهانجوی و پردانش و رهنمای

(فردوسی، ۱۳۷۳: ۲۲/۷)

وقتی فرستادگان خصی خسرو انوشیروان را برای یافتن کنیزک در گزارش بلعمی، با فرستادگان دانای اسکندر برای تأیید قابلیت فغستان به گواهی *شاهنامه* مقایسه می‌کنیم، به‌گونه‌ای مسئله ارتباط زیبایی با دانایی و خرد و در نتیجه زیباشناسی با فلسفه فراذهن می‌آید؛ اگر برای دیدار و سنجش جمال دختر، معتمدانی پردانش و رهنمای انتخاب شده‌اند، به دلیل آن است که نخست، زیبایی‌های دختر را با نشانه‌های تثبیت‌شده زیبایی بسنجند و دیگر آنکه به فراست، از ورای زیبایی‌های بیرونی به سجایای درونی زن پی‌برند. چراکه در نگاه سنتی، زیبایی ظاهر امری فرعی در نظر گرفته شده‌است که نگاه، به قصد یافتن خصائص درونی، باید از آن گذر کند. مثلاً دانایی، زیبایی و نگرستن در این داستان می‌تواند یادآور مثلث تماشا، زیبایی و معرفت در علم‌التّظر باشد. گویی این فیلسوفان به تعبیر حافظ اهل نظرند:

بیا که چاره ذوق حضور و نظم امور
به فیض‌بخشی اهل نظر توانی کرد

(حافظ، ۱۳۸۹: ۱۹۵)

درنگ و توقّفی نیز که در دیدار دختر اتفاق می‌افتد، شاید گویای آن باشد که نظربازی و رسیدن به علم‌التّظر با تائی همراه بوده‌است. این درنگ و ملاقات در فضای ظاهراً عمومی به «نظربازی» مجلسی» (ر.ک. فتوحی، ۱۳۹۵: ۱۷۷) شباهت دارد. بنابراین سابقۀ نظربازی را هم می‌توان در ابیات این داستان از *شاهنامه* یافت:

فروماندند اندر او خیرخیر
خردمند نه پیر مانده به جای
ز دیدار او سست شد پای پیر
نه جای گذر دید ازیشان یکی
زبانها پراز آفرین خدای
نه زو چشم برداشتند اندکی

۱. این مصراع در *لذات النساء* به صورت «ده چیز لازم آمد زن خوب خوب باشد» (نخشی، ۱۳۷۵ق: ۴۷) مضبوط است.



چهره زنی هندو، بخشی از
نقاشی دیواری، یافت شده
در تپراک قلعه خوارزم،
قرن سه میلادی

چو فرزندان دیرتر ماندند
کس آمد؛ بر شاهشان خواندند
چنین گفت با رومیان شهریار
که چندین چرا بودتان روزگار
هم او آدمی بود کان چهره داشت
بخوبی زهر اختری بهره داشت

(فردوسی، ۱۳۷۳: ۲۳/۷)

ارتباط خرد و زیبایی هم هیچ‌گاه در شاهنامه مغفول نبوده‌است؛ در بیان زیبایی تهمینه گفته می‌شود:

روانش خرد بود و تن جان پاک
تو گویی که بهره ندارد ز خاک

(همان: ۱۷۴/۲)

اتفاقاً چهرِ دختِ کیدِ هندی نیز یادآور خرد اوست:

ز دیدار و چهرش خرد بگذرد
همی داستان را خرد پرورد

(همان: ۲۴/۷)

همانچه که نُه سفیرِ خردمندِ بادانش و شرم و رای، به فراست در او دریافته‌اند. برخی صاحب‌نظران شباهت‌هایی میان منطق، زیباشناسی و اخلاق یافته و معتقدند راه و روش در اخلاق و زیباشناسی و منطق یکی است؛ بنا به گفته افلاطون، زیبایی همان درخشندگی راستی و درستی است^۱ (ر.ک.

۱. از سخنان لالاند برمی‌آید که سه دانش منطق و زیباشناسی و اخلاق از چند راه با هم ماندگی دارند: اول اینکه، این سه دانش از دانشهای ارزشی به شمار می‌روند. دوم: در هر سه دوسویگی هست؛ در منطق، به راست و دروغ، در زیباشناسی، به زیبا و زشت و در اخلاق، به نیک و بد. سوم اینکه در هر سه دانش، دستورگذاری و قاعده‌سازی وجود دارد. چهارم: پیوسته با مفاهیم فطری و عام و مطلق بدانها نگاه می‌شود.

دانش‌پژوه، ۱۳۵۶: ۵-۱۵). همو معتقد است که درک زیبایی حقیقی درگرو تجهیز حواس با خرد است: «از نظر افلاطون جسم، مغاره تاریکی است که روح در آن زندانی شده‌است. در نتیجه، دید حواس باید با دید خرد که لازم است مسلح به دانشی از مهارت‌های جدلی یعنی فلسفه باشد به زانو درآید و به همین علت، درک زیبایی حقیقی برای همگان میسر نیست» (اکو، ۱۳۹۰: ۲۶).

در نهایت در همین داستان، وجود فیلسوف و دختر در نفایس اربعه اهدائی کید به اسکندر هم امری است که گمان می‌رود برآمده از آیینی در ازدواج باشد؛ آنچنان که مریم، دختر قیصر را نیز به هنگام عزیمت به سوی خسرو پرویز، چهار فیلسوف همراهی می‌کنند (فردوسی، ۱۳۷۳: ۹/۹۹). در ازدواج ناهید و دارا هم فیلسوفان روم همراه با دختر شهریار آماده حرکت به سمت ایران می‌شوند (همان: ۳۷۷/۶). از آنجا که این اتفاق را بیشتر در ازدواج با ایرانی‌ها به‌ویژه رومیان می‌یابیم، محتمل است که این امر ناشی از رسمی در میان رومیان یا سابقه ذهنی آنها باشد. پیش از این به پیوند خرد، اخلاق و زیبایی اشاره کردیم؛ ظاهر آن است که میان زیبایی حاصل از خنیاگری و دلبری با فلسفه هم پیوندی بوده‌است؛ به‌ویژه رومیان آن را مقوله‌ای فلسفی می‌پنداشته‌اند؛ بی‌سبب نیست که جاحظ گوید: «همواره در طول زمان نزد شاهان عرب و عجم کنیزکان مطربه بوده‌اند و ایرانیان هنر خنیاگری را نوعی ادب می‌شمرده‌اند و رومیان نوعی فلسفه» (جاحظ، ۱۳۶۸: ۱۳۵).

منابع و مأخذ

- آذری طوسی. علی حمزه‌بن ملک‌بن حسن. (ف ۸۶۶ق)، *جوهرالاسرار*، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ش ۸۱۴۴۰۰. [نسخه خطی] تاریخ کتابت ۸۳۰ق.
- آزاد بلگرامی، میرغلامعلی بن نوح. (۱۳۸۲)، *غزلان الهند (مطالعه تطبیقی بلاغت هندی و فارسی به انضمام فصلی در زن‌شناسی)*. تصحیح سیروس شمیسا. تهران: صدای معاصر.
- آقابابایی، زهرا. (۱۳۹۰)، «شانه‌های زیبایی پیکرین در ادب پارسی» *کهن‌نامه ادب پارسی*، بهار و تابستان، ش ۳، صص ۱۹-۱.
- آیدنلو، سجاد. (۱۳۸۷)، «چند بن‌مایه و آیین مهم ازدواج در ادب حماسی ایران با ذکر و بررسی برخی نمونه‌های تطبیقی» *جستارهای ادبی*، بهار، ش ۱۶، صص ۲۴-۱.
- اکو، اومبرتو. (۱۳۹۱)، *تاریخ زیبایی (نظریه‌های زیبایی در دنیای غربی)*، ترجمه و گزینش: هما بینا، تهران: فرهنگستان هنر.
- بلعمی، محمدبن محمد. (۱۳۷۸)، *تاریخ‌نامه طبری*، تصحیح محمد روشن، تهران: سروش.
- ثعالبی، عبدالملک‌بن محمد. (۱۳۸۵)، *شاهنامه ثعالبی در شرح احوال سلاطین ایران*، تصحیح محمود هدایت، تهران: اساطیر.
- الجاحظ، ابوعثمان عمر بن بحر. (۱۳۶۸)، «رساله القیان»، ترجمه علیرضا ذکاتوتی قراگزلو، *معارف*، د ۶، ش ۳.
- حاجی خلیفه، مصطفی عبدالله. (۱۴۱۹)، *کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون*، بیروت: دارالکتب العلمیه.

حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۸۹)، *دیوان غزلیات حافظ*، به کوشش دکتر خلیل خطیب‌رهبر، تهران: صفی‌علیشاه.

دانش پژوه، محمدتقی. (۱۳۵۶)، «پیوند زیباشناسی با منطق و اخلاق»، *ضمیمه مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، ش ۴، صص ۱۵-۵.

رامی، شرف‌الدین. (۱۳۲۵)، *انیس‌العشاق*. به تصحیح و اهتمام عباس اقبال، تهران: انجمن نشر آثار ادبی. شفیع‌یون، سعید. (۱۳۸۹)، «سراپا، بررسی یکی از انواع ادبی غریب فارسی»، *جستارهای ادبی*، ش ۱۷۰، صص ۱۷۴-۱۴۷.

طاش کبری‌زاده، احمدبن مصطفی. (۱۹۹۸م)، *مفتاح السعادة و مصباح السیاده فی موضوعات العلوم*، اشراف و مراجعه: رفیق العجم، تحقیق: علی دحروج، طبعه الاولى، بیروت: مکتبه لبنان.

عنصری، ابوالقاسم حسن بن احمد. (۱۹۶۷)، *مثنوی و امق و عذرا*، با مقدمه و تصحیح و تحشیه مولوی محمد شفیع، به سعی و اهتمام احمد ربانی، لاهور: دانشگاه پنجاب.

فتوحی رودمجنی، محمود. (۱۳۹۵)، *صد سال عشق مجازی (مکتب و طرز واسوخت در شعر فارسی قرن دهم)*، تهران: سخن.

فردوسی، حکیم ابوالقاسم. (۱۳۷۳)، *شاهنامه* (متن انتقادی از روی چاپ مسکو)، به کوشش و زیر نظر سعید حمیدیان، تهران: قطره.

فریزر، جیمز جرج. (۱۳۸۳)، *شاحه زرین (پژوهشی در جادو و دین)*، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: آگاه. متز، آدام. (۱۳۶۴)، *تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری*. ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران: امیرکبیر.

منابع الکترونیک

ابن کمال پاشا، احمد بن سلیمان. (بی تا). رجوع الشیخ إلى صباه فی القوة علی الباه. بی تا

< <https://www.noorlib.ir/View/fa/Book/BookView/Image/35504> >

ابن فلیته، احمد بن علی بن محمد بن احمد الیمنی. (ف ۷۳۱ق)، *رشد اللیب الی معاشره الحیب* [نسخه خطی]

< <http://gallica.bnf.fr/ark:/12148/btv1b110016600> >

نخشی، ضیاء. (ف ۷۵۱ق)، *لذات النساء*: [نسخه خطی]

< [http://gallica.bnf.fr / Département des Manuscrits](http://gallica.bnf.fr/Département des Manuscrits) >